

کمرنگ شدن سنت «چووشه خوانی»

بنول بلالی

گزارش

یک هفته قبل از اربعین، اول صبح، در منزل سیدابوالحسن نبوی‌نژاد (موقوفه‌ای که هر ساله در آنجا مجلس روضه‌خوانی برپا می‌شود)، تکاپوی خاصی رونق گرفته بود. زن‌های فامیل، آشنایان و همسایه‌ها در حیاط خانه روی قالی دست‌بافی که نقش «سه‌کله» در بافت آن دیده می‌شد، جلوی درب اتاق سه‌دره (نام یکی از اتاق‌های قدیمی در خانه‌ها)، منتظر نشسته بودند. آن‌هایی هم که پادرد داشتند، روی دو، سه صندلی فلزی قدیمی با روکش‌های جیر سبزرنگ، تکیه زده بودند. مردها هم آمده بودند. چند مرد سالخورده با موهای سپید و قامتی نچندان ایستاده، همراه با چند جوان، از راه‌پله‌ای که شیب تند و پله‌هایی مستقیم داشت، بالا رفتند. بالای پشت بام پر بود از طناب و چادری از جنس پارچه‌ی ضخیم و مخصوص به‌نام خیمه و وسیله‌های مورد نیاز. تعدادی از مردها نیز روی حیاط ایستادند.

یکی از مردها با قرآنی در دست به سمت زن‌ها آمد و گفت: خانم‌ها سریع‌تر پول‌ها را بدهید می‌خواهند خیمه را بالا ببرند. پول‌ها را جمع‌آوری کرد و دوباره گفت: اسم‌تان را روی آن نوشتید که با پول شخص دیگری معامله نشود؟ می‌فهمید کدام پول مال خودتان است؟ یکی از زن‌ها خودکاری از کیف‌اش درآورد و روی چند اسکناس کاغذی اسم خودش را نوشت. خودکار را دست به دست کردند. همه اسم‌هاشان را روی پول‌های کاغذی نوشتند. برخی هم پول را در دستمال کاغذی یا پارچه‌ی کوچکی می‌گذاشتند یا نخ‌ی به عنوان نشانه دور پول‌ها می‌بستند. هر کسی علامتی روی پول‌ها می‌گذاشت. مرد، پول‌ها را جمع‌آوری کرد و بین صفحات قرآن گذاشت. قرآن را بوسید، در پارچه‌ای تمیز پیچید و بالای پشت بام برد تا آن را به بالای تیرک خیمه، همان چوب بلند و محکم و قطوری که در مرکز خیمه قرار داشت، ببندد. معتقد بودند قرآن از خیمه‌ی عزای امام‌حسین (ع) محافظت می‌کند.

مردها از چهار طرف، بالای پشت بام ایستاده بودند. هر یک از آن‌ها طنابی ضخیم در دست داشت و مردهایی که پایین بودند کمک کردند که چادر امام‌حسینی را حیاط هدایت کنند تا به آجرهای لبه‌ی بالای دیوارها نگیرد و پاره نشود. همه با صدای بلند صلوات فرستادند. سه چهار نفر دست‌هاشان را دور تیرک خیمه گرفتند و هم‌زمان و هماهنگ با مردهایی که بالای پشت بام بودند، با گفتن یا حسین و با تمام زور و توان‌شان تیرک خیمه را تا وسط حیاط و داخل خاک باغچه کشیدند. همراه با باز کردن خیمه، صدای حزن‌انگیز پیرمرد سالخورده‌ای، بلند شد که دست‌اش را بر روی یکی از گوش‌هایش گذاشته بود و با آهنگی خاص، شروع به خواندن کرد. هیجان و شور غم‌انگیزی به پا شد. دل‌ها را منقلب کرد و اشک را در چشمان حاضران غلتاند؛

«بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا / بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا / تشنه‌ی آب فراقم ای اجل مهلت بده / تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا / آه از دمی که بست سلیمان کربلا / بار سفر به سمت بیابان کربلا / می‌ریخت اشک حسرت و می‌گفت الفراق / ما را مهر زمانه خوانده به مهمان کربلا / به نوجوان حسین شبه مصطفی صلوات / به شاه قبه‌طلا حضرت رضا صلوات / به دست بریده‌ی صحرای کربلا صلوات».

یکی دیگر از مردها هم اشعار دیگری را به‌طور خاص و بغضی که در گلو داشت، بلند خواند: «هرکه دارد هوس کربلا بسم‌الله / هرکه دارد سر همراهی ما بسم‌الله / هرکه دارد به سرش شوق سر کوی حسین بسم‌الله» و با این نوا از مردها دعوت می‌کرد تا در بالا بردن خیمه‌ی امام‌حسین (ع) کمک کنند.

هنوز ساعت هفت صبح نشده بود که مراسم چادرزنی تمام و خیمه‌ی امام‌حسین (ع) برپا شد اما هنوز از لبه‌های پشت بام طناب‌های خیمه از لب دیوار به پایین افتاده بود. زن‌ها طناب‌ها را می‌گرفتند. اگر پارچه‌ی سبز یا نخ به همراه داشتند بر طناب‌ها گره می‌زدند و در حالی که گریه می‌کردند و لب‌هاشان تکان می‌خورد، ذکر می‌گفتند. صلوات می‌فرستادند. نیت می‌کردند و حاجات خود را مد نظر قرار می‌دادند. صدای زمزمه‌ی خانم‌ها شنیده می‌شد: دخیلیم یا امام‌حسین.

دوباره همان پیرمرد که صدای سوزناکی داشت، اشعاری با صدای غمگین خواند: «کسی نگفت به کربلا که حسین غریب، مهمان است / کسی نگفت که این تشنه لب، مسلمان است / کسی نگفت به زینب که ای دل‌افسرده / سر تو باد سلامت برادرت مرده».

بالاخره پس از ساعتی خیمه‌ی عزاداری یک‌تکه و کرم رنگی با دوخت و طرح‌های خاص و مختلف مانند شکل شیری که شمشیر در دست داشت و یا خورشیدی که نیمه‌ی آن پنهان شده بود و...، سقف حیاط موقوفه‌ی نبوی‌نژاد را پوشاند و بر سراسر حیاط بزرگ و وسیع این خانه سایه انداخت. برخی افراد مطلع گفتند این چادر خیمه توسط هنرمندان و دوزندگان اصفهانی دوخته شده است و قدمت زیادی حدوداً بیش از ۵۰ سال دارد. مراسم روضه‌خوانی در این خانه از روز اربعین شروع می‌شود و تا پایان ماه صفر (دهه‌ی آخر ماه صفر و روز شهادت امام‌رضا (ع)) ادامه می‌یابد. روزانه چند روحانی (مُلا و آخوند روضه‌خوان، سخنران) در این مراسم سنتی روضه‌خوانی، سخنرانی می‌کنند.

به دلیل نسبت فامیلی با واقف (مرحوم نبوی‌نژاد)، از بچگی به همراه خانواده، هر روز در این مراسم روضه‌خوانی شرکت می‌کردم. به خاطر دارم وقتی آخوند روضه‌خوان، سخنرانی‌اش تمام می‌شد، روضه می‌خواند و از منبر پایین می‌آمد و تا رسیدن آخوند بعدی، بلندگو خاموش می‌شد. در این فاصله پیرمردی که همیشه پای منبر می‌نشست و به آن تکیه می‌داد، بلندگو را روشن می‌کرد و با نوا سوزناکی پامنبری می‌خواند: «زین بزم عزای بوی حسین می‌آید / این بو مگر از کوی حسین می‌آید / ای تعزیه‌داران به ادب بنشینید / اکنون به عزای جد حسین می‌آید». تا این اشعار را می‌خواند، آخوند هم از راه می‌رسید و دوباره پایه‌ی بلندگو را روبروی پله‌ی منبر برای روضه‌خوان قرار می‌داد. دوباره با رفتن آخوند و تا رسیدن روضه‌خوان بعدی، این شعرخوانی‌ها تکرار می‌شد.

این پیرمرد سالخورده از فرصت بین دو منبر روضه‌خوانی استفاده و اصطلاحاً «چووشی‌خوانی» می‌کرد. گاهی با خواندن اشعاری آهنگین به سبکی خاص، از مستمعین می‌خواست که ذکر صلوات را تکرار کنند: «بار الها نشود لال به هنگام ممات / آن زبانی که فرستد به محمد صلوات / فرمود محمد که علی جان من است / که به جان علی و نام محمد صلوات» و مستمعین اعم از زن و مرد، پیر و جوان با صدای بلند صلوات می‌فرستادند.

«چووشی‌خوانی»، یکی از سنت‌های قدیمی است

«چاووش‌خوانی» که در اصطلاح سیرجانی‌ها به «چووشی‌خوانی» معروف



سازنده